

د ساری

علی بن محمد بن حسن بن دینار بن عبد الله - نحوی مکتبی نابوالحسن،
ار مشاهیر نحویین بوده و در ۴۶۳ هـ قمری (سج) درگذشت
(ص ۵۵ ح ۱۵ جم)

دینور

د سوری

احمد بن جعفر - مکتبی نابوعلی ، ار سرورین نحویین مصر ، ار
شاگردان سرور و ماری و ثعلب میباشد وار تألیفات او است

۱- اصلاح المنطق ۲- صانئ العراق ۳- المهدب در نحو و در سال ۲۸۹ هـ قمری
(رفظ) درگذشت در روصات الحیات ارطبقات الحاة نقل کرده است که احمد با ایسکه
داماد ثعلب بود ، اصلا ار وی درس نحوانده و ار پیش روی او و طلاب حوره اش گذشته

۱- دینور- در مجمع البحرین (بدون تعیین حرکه) گوید دیهی است مابن بغداد و
همدان و همدان بر دیکتر ، در مرصد بیر بدون تعرض بحر که گوید شهری است ارتوابع حبل
بردیکی کرماشاهان ، در بیست و حد فرسجی همدان ، میوه حات و دراعاش فراوان است
برو حردی گوید نکسر اول دیهی است ار مصافات همدان در قاموس بیر گوید نکسر اول
بلده ایست مابن آدرنایحان و موصل و طاهر این هر دو کلام قاموس و برو حردی آن که دینور
برورن (بی نور) است ، لکن در روصات الحیات ار توصیح الاشتهار نقل کرده که دینور نکسر
اول و فتح یون و واو (برورن بی حصر) بهمان معنی که ار مجمع البحرین نقل شد این حلکان
سر گوید دینور (برورن بی حصر) شهری است ار بلاد حبل بردیکی کرماشاهان که مردمان
سبازی ار آن بر آمده اند و فتح اول آنرا ار سمعی نقل کرده و حکم بعدم صحت آن نموده است
در فرهنگ آندراج گوید دینور (برورن بی حصر) شهری است ار اقلیم چهارم در میان بغداد و
همدان و ار آنجا بر حاسته شح محمد شاد عارف ، مشهور بمسار دینوری که ار معاصرین حید
بغدادی بوده است پس گوید در معجم البلدان ار حمرة بن حسن نقل کرده که ماه سپندان اسم
کوره ای بوده و اسامی بلاد را ماه بست میداده اند چنانکه ماه بهاوند ، ماه شهریاران ، ماه
سظام ، ماه کرمان و اصل این کوره (دینور) دین آوران نام داشته ریرا که دین رددشترا بی اکراه
قبول کردند لهذا آن را ار روی همان قاعده ماه دین آوران نام نهادند ، دینور هم معجم آن است
و دین ار لغات هستر که مابن عرب و عجم میباشد اسهی در ایسحا بعضی ار معروفین یا موصوفین
بهمن عنوان دینوری را تذکر میدهد

(ص ۲۷۳ ح ۱ کا و سطر ۱۲ ص ۴۴۸ ت و کتب مذکوره در بالا)

دیوسدی

ملا احمد - هندی ، مشهور دیوسدی ، از علمای اواخر قرن

سیردهم هجرت میباشد که اخیراً مستصر شد ، از مذهب عامه

مصرف گردید و مذهب امامیه را ستود وی تألیفاتی دارد

۱- انوارالهدی ۲- ندرالدھی ۳- سمس الصحی که همه آنها مناظراب مذهبی و

بربان اردو بوده و در دهلی چاپ شده است وی در حدود سال سیصد تمام هجرت درگذشت

(ص ۴۴۷ ح ۲ و ۶۷ ح ۳ دریمه)

باب « ذ »

(معجمه)

یعنی زن دوگوشی، لقب عایشه دختر طلحه و این لقب گنایه است
از بزرگی گوش و شرح حالس موكول نكس مربوطه است
(ص ۳۳۳ ح ۱ حرات)

دات الادب

لقب حث نامی است از کبیران هرون رسید که حواسده مشهور
و باحمال بود، در لب بالائی حال مطبوعی داشت و هرون در وصف

دات الحال

او و دو حاربه دیگر سحر و صیاء گوید

و حلس من فلی نکل مکان
و اطیعهن وهن فی عصیانی
و نه علس اعر من سلطانی

ملك اثلاث الاسات عانی
مالی نظا و عی البریه کلها
ماداك الا ان سلطان الهوی

و بقول بعضی این ابیات از احدی ساعر است که از قول هرون نظم کرده است
(ص ۱۳۳ ح ۱ حرات)

لقب هنده دختر صعصعه بن ناحیه و زن زرفان بن بدر و حواهر
عالب بن صعصعه و حواهر راده اقرع بن حاس و عمه فرزدی

دات الحمار

شاعر بود زوری مرد پدر و برادر و دایی و شوهر خود شسته بود، ناگاه حمار و معجر
ارسر برداشت و در حواب استفسار ارسب آن گفت بر خود نالیدم که چهارتن مثل شماها
محرم من بوده و می توانم برد شما معجر ارسر بردارم، اگر در میان زبان عرب یکی باشد
که نتواند برد چهار نفر محرم مثل شماها بی معجر طاهر شود من پنهان شر بدو می بحسم،
اینا بعد از آن روز، هنده را دات الحمار گفند اس الایر در مرصع گوید از اعجب
وصانا که شیه اس وصیه است آن که فاطمه زن عمر بن عبدالعزیز، محرم سیرده بن ار

حلقای امویّه بود چنانچه نرد هر يك از ایشان سرگشاده و بی معجر می نشستند است و ایشان عمارت می باشد از ۱- پدرش عبدالملك بن مروان ۲- حدّش مروان بن حکم ۳، ۴، ۵، ۶- چهار برادرش ولید و سلیمان و یزید و هشام ۷، ۸، ۹- ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید ۱۰- حدّ مادرش یزید بن معاویه ۱۱- دایمی اش معاویه بن یزید ۱۲- حدّ مادرش معاویه بن اسی سقیان ۱۳- شوهرش عمر بن عبدالعزیز که بحالات همه این سیرده بن بیعت شده است

(مرصع ابن الانر و ص ۱۲۱ تح و ۱۳۴ ح ۱ حرات)

اسماء ، دختر بزرگ ابی بکر ، خواهر پندری عایشه و مادرش قبیله

دات المطاقین

یا قتیله دختر عبدالعزی بود اسماء ، زن زبیر بن عوام و مادر

عبداللّه بن زبیر میباشد که سال ۷۳ هـ ق در همدان و سه سالگی در خانه کعبه بدست حجاج مقتول شد عبداللّه نه سال بعد از یزید در مکه خلافت کرد ، حجاج نادر عبدالملك بن مروان آن ارض اقدس را محاصره نمود ، از بالای کوه ابوقیس منجلیقه بحادثه خدا انداخت ، شهر مکه مسحّر و عبداللّه هم بقتل رسید شرحی که در کتب مربوطه نگاشته اند در وجه لقب دات المطاقین گویند اسماء شب هجرت حضرت رسالت ص طعامی برای آن حضرت تهیه کرد ، بجهت بودن سفره بان و یا بد سفره بان ، نطق (کمر بند) خود را دو قسمت کرد ، یکی را ناز ، کمر بند کرد و دیگری را سفره بان آن حضرت و با بند آن سفره نمود ، یا یکی را بد سفره و دیگری را بد مسک آب کرد ، یا در همان شب ، دو سفره برای آن حضرت و بدر خود ابی بکر مهیا ساخت و بجهت موجود بودن بد سفره ، کمر بند خود را دو قسمت کرده و بد آن دو سفره نمود بهر حال بعد از یاره کردن کمر بند از طرف آن حضرت بهمین لقب ملقب گردید نوشته بعضی ، آن حضرت فرمودند که عوض این نطق تو ، خدا بتعالی در بهشت دو نطق تو عنایت خواهد فرمود در مرصع گویند عبداللّه را با مادرش اسماء ، بویح و تعبیر کرده و از راه توهین اس دات المطاقین می گفتند پس عبداللّه اس شعر را فرو خواند

و غیرها الواشون ابی احبها و تلک شکاء ظاهر عنک عارها

در اعیان الشیعة بیر از طبقات ابن سعد نقل کرده است، وقتی عبدالله شید که حجاج او را با این دانات لطافین بودن تویح میماید از راه تمثیل این دو شعر هدلی را فرو خواند و غیرها الح

فان اعتذر منها فانی مکذب وان تعتذر برده علیک اعتذارها

موافق آنچه از رجال شیخ طوسی و بعض دیگر نقل شده، اسماء از اصحاب حضرت رسالت ص بوده و بیست و هفت سال پیش از هجرت تولد یافته است، نوشته بعضی، او هجدهمین مسلمان بود که پیش از او فقط هفده نفر اسلام را قبول کرده بوده اند موافق آنچه از اسدالغایة نقل شده اسلام آوردن اسماء بعد از بیست و چند نفر میباشد و موقع مهاجرت مدینه عبدالله ابن ربیع حامله بود و در قبا (بصم قاف) وضع حمل نمود و سال ۷۳ یا ۷۴ ق (عج یا عد) در صد و یا بیشتر از صد سالگی درگذشت

(تنقیح المقال و مرصع ابن الاثیر و ۵۶۳ ح ۱۱۸۲ عن و ۳۳ در مشور و ۲ و ۱۲۲ تج و ۲ و ۱۳۴ ح ۱ حرات حسان)

دیوانی حمل بن حوال - موکول بعلم رجال است

دیوانی ریاد بن معاویة - بعنوان نایب دیوانی خواهد آمد

دیحی اسمعیل - عالمی بوده حلیل که علاوه بر علوم متداوله در بعضی از علوم عربیه بیر دستی داشت، اشعار نثر سر می سرود، در حلوس

شاه سلطان حسین صفوی مشهوری حوی گفنه است که هر مصرعش ماده تاریخ بود و همین جهت مورد مراجع شاهانه گردید منوی بر رسم دان نام بیر از او میباشد و همین اسم بر رسم دان دیحی = ۱۱۱۵ تاریخ نظم آن است، ده سد مریه بیر بروش محتشم کاشانی گفته و مشهور میباشد که این بیت

ای گردم اسیر کمند سو یا حسین حانم فدای ستم سمند تو یا حسین

در جواب بندو القا شده و بیر از اشعار او است

مرع دلم ریصه بیاورده سر برون اول سراع حسانه صیاد می کسد

سلطان عشق سلطنتش نوع دیگر است ملکی که گیرد از ستم آباد می کند
 سال ۱۱۶۰ هـ قمری (عقس) در یرد وفات یافت و در صفة قلی میدان شاه قدیم حسب
 عاصیه مدفون شد (ص ۲۸۹ تاریخ یرد)

دراع

برورن نقال ، لقب موسی بن حماد طیالسی از روای می باشد و
 شرح حالش موکول بعلم رحال است

دره

آقانو رزمی - از شعرای اواخر قرن سیزدهم شیراز می باشد که
 در حدود سال ۱۲۹۰ هـ قمری (عرض) در گذشته و از او است

ار حه ای ماه نمی پرسی رآه دل من ستم از حد چه نری چیست گناه دل من
 ناله و آه و فغان دارد و فریاد و خروش ای شه حسن حدرکن ر سپاه دل من
 (ص ۵۵۶ عم)

دره

میرزا عبدالله بن محمد ناقر - سوشته قاموس الاعلام از محدثین
 امامیه ایران می باشد که طبع شعر هم داشته و این رباعی از او است

آرایشی بهر حس و حاک از بهار ماند نحل حیات ما است که بی برگ و بار ماند
 چون شاح حشک دستم از آغوش گل جدا است داعی بدل ر لاله رحی یادگار ماند
 در سال ۱۱۳۷ هـ قمری (عقبر) در حرم آباد در گذشت (ص ۲۲۲۵ ج ۳ س)

دری

لقب سلامه و موکول بعلم رحال است

دکوانی

حارثة بن اصبط که شرح حالس موکول بر حال می باشد و سست آن
 بدکوان پدر قسبله ایست از سلیم

دوالادین

سوشته مرصع ، لقب اس بن مالک می باشد که حضرت رسالت ص
 اورا بهمین لقب مخاطب فرمودند و رجوع به تنقیح المقال و

دیگر کتب مربوطه نمایند

دو اصح

سوشته مرصع ، نام یکی از ملوک یمن است که بیره های اصحی
 بدو بست دارد و یکی از قبائل حمیر یمن بوده که مالک بن اس

صحابی هم از آن قبیله است

لقب متوکل بن عیاض ، نافع بن سواده صابی و هم لقب شاعری
دوالاهدام
 است معروف که فرزدق را هجو گفته و فرزدق نیز در بعض اشعار
 خود مذکورش داشته است اهدام، جمع هدم (با دو فتحه) بمعنی خون هدر، یا بکسر
 اول بمعنی حامه کهنه است (مرصع ابن الاثیر)

عبدالله بن عبدتیم بن عقیف - صحابی، هنگامی که اراده شرفیابی
دوالحداد بن
 حضور مبارک حضرت رسالت ص را داشته ، حداد مادر خود را
 (که بمعنی کساء محطط است) دوبارچه کرده یکی را بردوش انداخت ، و دیگری را
 بر کمر بسته و وارد محصر مبارک گردید و در زمان آن حضرت در عروه تموک شهید شد
 آن حضرت هنگام شب دفش کرده و با دست مبارک خود روی قرش را نوشت و فرمود
 اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ آمَسْتُ عَنْهُ رَاصِبًا فَارْضَ عَنْهُ اِبْنُ مَسْعُودٍ كَأَشْكَى مِنْ صَاحِبِ
 آن قر میبودم (تنقیح المقال و مرصع ابن اثیر و ص ۱۴۱ صف)

دوالندی
 یکی از حواری است از اهل حش که در موضع حرورا نامی
دوی التندیة یا
 از نواحی کوفه بدست حضرت امیر المؤمنین ع کشته شدند نامس
 نافع بود و حضرت سوی ص در مقام احبار از آن حسگ فرمودند و آیه دالک ان فیهم
 رجلا اسود احدی عصبیه (تندیة) مثل ندی المرأة او مثل البصعة تدر در را بروحردی گوید
 دوالیدیة یا دوالندیة لقب ترمه و یا حرفوص بن رهیر رئیس حواری بپروان و دستن
 کوتاه و بمقدار پستان بود و حضرت رسالت ص کشته شدن او بدست حضرت علی ع را
 حسر داده بودند و چه آن دولقب نیز از این بیان روشن گردد که ندی یا ندیه بمعنی
 پستان بوده بدیه نیز صم اول و فتح و تشدید نالب که هر دو حرف (ی) حطی است مصغرید،
 بمعنی دست کوحک است موافق آنچه از رواشح سماویته نقل شده ، میرداماد در آن
 کتاب خود حرف (ن) بودن آن را تأیید کرده و در وجه این لقب (دوالندیة) گوید که
 در یکی از دو پهلوی او حیری شبیه به پستان رن بوده و با یکی اردو دستش سیه پستان
 بوده است ، هم گوید که نامس حرفوص بن رهیر بوده و او را دوالحوصره نیز گویند و

حصرت رسالت ص درحق او فرمودند **يخرج علي حير عرقه من الناس ويعتله حير الحلق او حير حلق الله او حير هذه الامة** این حدیث با احیای لفظی که دارد متواتر معنوی بوده و عاقه و خاصه آن را روایت کرده اند، **انتهی کلام المیر ملخصا** در حاشیه سحہ حطی مرصع ابن اثیر که در برد این نگارنده است ، از ابن الکلینی نقل کرده که عمرو بن عدود بن ابی قیس را بپیر که در روز حدیق فارس قریش بوده و صد و چهل سال داشته است **دوالثدیة** گویند (مرصع ابن اثیر و تنقیح المقال و غیره)

علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب میباشد که بجهت کثرت

دوالثعبات

نمار بدین لقب ملقب گردید گویند رورانه هزار رکعت نماز

خواندی با آنکه رابوهایش ورم کرد ، مثل دو رابوی شتر که از کثرت رابو شستن ورم می کند عبدالله بن وهب راسی رئیس حوارج را بپیر بجهت کثرت سجودش **دوالثعبات** می گفته اند ، لکن اشهر از همه ، ارضعات مشهوره حصرت امام سجاد علیه السلام می باشد که آن بررگوار در بعضی از آن باریسته بهمین وصف موصوف میباشد و پیشانی مبارك آن حصرت از طول و کثرت سجده ورم کرده بود **ثعبات** یا دو فتحه ، جمع ثعبه سکون ثانی ، ورم و بیه است که در سینه و رابوی شتر از کثرت مس زمین حاصل میشود (مجمع البحرین و مرصع ابن اثیر و غیره)

سید مرتضی علی بن حسین بن موسی بعنوان **علم الهدی** خواهد آمد

دوالتمایین

آقا حسین حواساری - بعنوان محقق حواساری خواهد آمد

دوالحمالین

لقب جعفر طیار ابن ابیطالب برادر حصرت امیر المؤمنین ع میباشد

دوالحیاحین

که در عروه موته شهادت رسید ، دستهایس را که حامل علم اسلام

بوده بریدند پس از طرف فرین الشرف حصرت سوی بهمین لقب ملقب شد و آن حصرت فرمودند

إِنَّ اللَّهَ قَدْ دَلَّنَهُ فِيهِمَا حَاحِيْنِي دَطْبِرُ دِهِيْمَا فِي الثَّحْنَةِ حَيْثُ سَاءَ بِيْرُ فَرْمُوْدِيْدُ رَأَيْتُ جَعْفَرَ أَدَطْبِرُ فِي الثَّحْنَةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ (مجمع البحرین و مرصع ابن اثیر و غیره)

اوس بن اعور صابی - صحابی ، از قبیله سبی معاویة بن کلاب

دوالحوسن

میباشد که در کسری روت ، کسری حوشی (رره) بدو داد و او

بجستی عرب است که رده پوشیده و بهمین جهت ندین لقب دوالحوش ملقب گردید وی پدر شمر لعین فابل حضرت حسین بن علی علیهما السلام است (مرصع وعره)

عهیله بن کعب - اسود عسی متسی کذاب ساحر شعبده بار ، پسر ار
دوالحمار

آنکه حر مرس حضرت سوی ص بعد از حجه الوداع مسموع وی گردید ادعای نبوت کرد ، با سحر و شعبده ، پاره‌ای امور عجیبه بیرون آورد ، قبیله مدحج بدو گرویدند دوالحمار کسان آن حضرت را از بلاد یمن بیرون کرد ، شهر من نادان راکشته و زن او را بحاله نکاح خود آورد و روز قبل او هفتصد تن سواره بر سر او گرد آمدند و کار او نالا گرفت ، عمرو بن معدی کرب را در قبیله مدحج حلیعه کرده و قیس بن عدی عوث را سر لشکر نمود در این حال ، نامه نامی حضرت رسالت من وارد و امر جهان مطاع ، بقتل عهیله صادر و بهمین جهت قیس یاعی شد ، با فیروز و دادویه قتل او را تصمیم دادند با آنکه فیروز او را بدستیاری رس در رختحواش کشت همان شب حضرت رسالت من بطریق وحی مستحضر بوده و فرمودند عسی را مردی مبارک از خانواده مبارک بقتل آورد پس بد کیست فرمود فیروز فار فیروز ، عهیله را کذاب صبا بیر گویند اما عسی گفت (بفتح اول و سکون نون) بجهت انساب برید بن مالک ملقب بعس پدر یکی از قائل یمن است ، چون الاع معلمی داشته که در نتیجه تعلیم آن ، موقع امر بحواپیدن می حواپنده و موقع امر سجده بیر سجده می کرده است دوالحمار شهرت یافت چنانچه در دیل اشاره حواهد شد نوشته اس اثیر لقب صاحب بر حمة دوالحمار بوده با حرف ح معجمه (نقطه دار) (ص ۲۲۲ ج ۲ بی)

بنوشته فاموس ، لقب عوف بن ربیع است که در مقاله معجری
دوالحمار

در سر کرد و سیاری راکشته و هدف بیر و بیره فرار داد ، از هر کسی که می پرسیدند ترا کدام کس رده می گفت دوالحمار ، (صاحب معجزان) بهمین جهت ندین لقب دشتهر گردید این ابیر گویند دوالحمار لقب عمرو بن عدوّه عامری است که در عروه حدیق بدست حضرت علی ع کشته شد ، بیر لقب سبیع بن حرث مالکی است

که روز حین مافرقه مشرکین بود وهم لقب اسود عسی است که در یمن دعوی سوت کرد
تا آنکه در اواخر حیات حضرت رسالت ص بدست فیروز دیلمی کشته شد
(قاموس و مرصع ابن اثیر)

دوالحویصره تمیمی } اولی، همان حرقوص بن رهیر است که بعنوان دوالثدیة
دوالحویصره یمانی } مدکور شد و دومی نیز همان است که در مسجده حضرت

رسالت ص بول کرده و درباره آن حضرت حفا کرده است

حسین بن زید بن علی بن الحسین - علیهما السلام میباشد که بجهت

دوالدمعة

کثرت گریه اش در بیمار شب بدوالدمعة و دوالعرة شهرت داشت،

سیدی است راهب و کثیر العلم، پسر خوانده و تربیت شده حضرت صادق ع که از آن حضرت

روایت نموده و علم بسیار و آداب بی شمار احد کرده است ابن ابی عمیر و یونس بن

عبدالرحمن و دیگر اکابر محدثین از وی روایت میمایند حضرت صادق ع ام کلثوم

دختر محمد بن عبدالله ارقط را که بسیار باحمال و کثیر الحدم و المال بوده بحال دوالدمعة

آورد، اینک سرکت آن حضرت متعم و مرفقه الحال می گذرایید تا سال یکصد و سی و

پنجم یا چهلم هجرت در هفتاد و شش سالگی وفات یافت (مرصع و ص ۱۳۸ هج و عبره)

لقب مالک بن حارث بن هلال میباشد و شرح حالش موکول بر حال است

دوالدراعی

عناص بن عبدالمطلب - عم اکرم حضرت سوی ص میباشد که در

دوالرای

سداد رأی صرب المثل بود، نیز لقب حباب بن مندر انصاری

است که سرول آن حضرت برای ملاقات قوم اشاره نمود و حرثیل نازل شد و گفت

(مرصع و کتب رحالة)

الرای ما اشاره حباب

علی یا محمد بن عبدالواحد - بعنوان صریع الدلاء خواهد آمد

دوالرقاعتین

عمرو بن معیرة - که بجهت دراری پایهایش ملقب بدین لقب بود،

دوالرمحین

نیز لقب مالک بن ربیعة بن عمرو است که در جنگها با هر دو

دست بیره برداشته و با دو پیره محاربه می کرده است در قاموس گوید لقب عبد بن قطن

و یرید بن مرداس سلمی یر میباشد و لکن در وجه تسمیه چیری نگفته است
(مرصع ابن اثیر و قاموس و عره)

عیلان یا عبیدالله بن عقیة بن بهیس بن مسعود بن حارثه - ملقب

دوالرمة

بدوالرمة ، مکبی یا ابوالحرث یا ابوالحارث یا ابوالحارس ، از

مشاهیر و محول شعرای عرب میباشد که در تشبیه و استعاره دستی توانا داشت و مقدم ترین
شعرای عصر خود بوده مثل امرء القیس سست شعرای جاهلیت بعضی از اهل فن گوید
شعر با امرء القیس شروع شد و با دوالرمة ختم گردید ، دوالرمة سیار رشت پیکر و
فیح المظربود ، یا میه (بافتح و تشدید) دحترمقاتل مقبری که سیار ریا و حوش صورت
بوده عشق ناری می نموده و عریلات سیاری در باره او سروده است ، میه یر این عشق ناری
اورا شنیده و خودش را ندیده بود تا آنکه اورا دیده و گفت **واسواتاه واثوساه** ، از این رو
دوالرمة در عصب شده و گفت

و تحت الثیاب العار لوکان نادیا
و انکان ثوب الماء ایص صافیا
لمی و لم املك صلال فؤاد یا

علی وجه می مسحة من ملاحه
الم تر ان الماء یحث طعمه
فواصیة الشعر الندی لبح فاقصی

عیلان ، با حرقاء یر که از احفاد عامر بن صعصعه بوده بعشق داشتند و در حق او گوید

علی حرقاء و اصعة اللثام

بمام الصح ان تقف المطایا

و لو عمرت تعمیر نوح و حلت

و حرقاء لا ترداه الا ملاحه

وجه تسمیه گویند که وی در کودکی سیار گریه و زاری میکرد ، از این رو تعویذی
نوشتند و با قطعه نحی در گردن می آویختند پس ملقب به **دوالرمة** گردید که رمنه (برورن
سگه و عصه) پاره نج و ریسمان پوشیده را گویند ، یا بجهت آن است در حالی که قطعه
نحی بر دوش داشتند است بر دمیته رفته و آب خوردنی خواست ، پس میزدگفت **اشرب یا دوالرمة** ،
از آن بعد این کلمه لعب مشهوری او گردید وی سال ۱۱۷ هـ قمری (فیر) در چهل سالگی
در اصفهان وفات یافت و در حال احضار این شعر را همی خواند

و عاف الدب و حرحی عن السار

ناقاص الروح عن نفسی ادا احتضرت

با گفته نماید که حرقاء مذکور ، بوشه مذکوره الحواصین ، رنی دیگر بوده بلکه لب همان

میته محبونه دوالرمة است در حیرات حسان بیر حرقاء را لقب میته داسته و ار شرح شریشی مقامات حریری نقل کرده است که روری عیلاں ، میته را با بعضی کبیرکان همسال او دیده و مفتون حس و جمال وی گردید ، خواست که بوسیله ای با وی مکالمه نماید ، مشگی پاره را بهانه کرده و میته گفت ، این را پیسه برن ، میته ملتفت مطلب شده و گفت من حرقاء میباشم یعنی سفیه بوده و کاری از دستم بر نمی آید ، عیلاں تصور کرد که میته اصلاً میلی بدو ندارد اینک مأیوس شده و قصد رفتن کرد و ریسماں پوسیده ای بیر در دست داشت ، میته محص اینکه عیلاں را یأس کلی باشد صدایش زد که یا الة الة ، اگر چه من حرقاء و بیکار هستم لکن کبیر من کارگر است پس عیلاں داست که ارحاب معشوقه کششی هست و از آن رور عیلاں بدوالرمة ، میته بحرقاء شهرت یافتند دیوان دوالرمة سال ۱۹۱۹م در قاهره چاپ شده و نسخه خطی قسمت دوم آن بیر شماره ۳۳۳۷ در مدرسه سپهسالار حدید تهران موجود است

(ص ۵۲ و ۴۴۰ ح ۱ کا ۲ اتح و ۹۱۳ مط و ۰ ح ۳ ع و ۱۱۶ ح ۱ حرات و عبره

فصل بن سهل - سرحسی ، وزیر مأمون عباسی که محبت محوس

دوالر ناستین

بود ، در سال ۱۹۰ هـ ق بدست مأمون یا یحیی برمکی مسلمان

شد و با آنکه پدرش سهل مشرف شرف اسلام بوده است بهر حال علاوه بر ورار مملکت ، ریاست لشکر را بیر بعهده داشت یعنی ریاست شمشیر و قلم را جامع بود و بهمین جهت بلقب دوالر ناستین اشتهار یافت دارای کمالات سیار بود ، خصوصاً در نجوم و استخراج احکام مهابری سرا داشت ، در استخراجات خود مصیب بوده و خطا نمیکرد ، قتل خود را بیر قبلاً استخراج کرده و در رقعهای نوشته و بنام پدرش سرده بود باوجود اینکه اطهار شیعی میکرد لکن در اثر محبت های سیاری که مأمون در حق حضرت رصاع معمول داشته و بدنگران تفصیل میداده است حسد بروی غالب آمد ، عداوت شدید در حق آن حضرت سرور آورد ، عاقبت کار ، مأمون از وی دلبرگ شد ، حال خود غالب اسود را پهبانی نقل وی نگماشت ، غالب بیر با جمعی رور پنجشنبه یا جمعه دوم شعبان سال

۲۰۲ یا ۲۰۳ هـ قمری (رب یا رح) در حمام سرخس پنهانی او را کشید یا خود سبقتل
فصل آن بود که وقتی مأمون میخواست خلافت را بحضرت رضاع موکول دارد فصل بصر
ترعیب و تحریر می نموده است تا آنکه عتاسیین در بغداد بصدد انکار این امر آمدند، از
خلافت مأمون منصرف و نعم او ابراهیم بیعت نمودند پس مأمون فصل را بروش مذکور
گشته و حضرت رضاع را بصر مسموم کرد و بجهت سرته خود بغداد نوشت، آنکه در
امر علی بن موسی، بر من انکار داشت از میان رفت سطر را بیدرا موکول به تنقیح المقال
و دیگر کتب مربوطه میداریم بعد از فصل، برادرش حسن بن سهل بوزارت نایل گشت،
دختر خود را ب عقد مأمون در آورد، ثار و شامش و ولیمه های فوق العاده که بطیر آن با
رمان آن معهود بوده است نکر برد، عاقبت بجهت کثرت حرج و اضطرابی که در مصیبت
برادر داشته محل الحواس گردید و بهمین سبب زندانی شد تا در سال ۲۳۶ هـ قمری (رلو)
درگذشت (تنقیح المعال و ص ۱۰ و ۱۵۴ و ۴۵۰ ح ۱ کا و ۳۳۹ ح ۲ تاریخ بغداد)

دو اثر ناستین

حاج محمد حسین - بعنوان حسینی شیرازی مذکور شد

دو اثر وائد

جهی اراصحاب حضرت رسالت ص میباشد، روایت حدیثی دارد
که در حجة الوداع از آن حضرت استماع نموده و نام وی معروف بیست
(مرصع ابن اثیر)

دو السیمین

ابوالهیثم بن سہای که در جنگ ها دوشمشیر بر میداشت، بهمین
جهت بدین لقب شهرت یافت و برف لقب احمد بن کندا حقیق از

امرای معتصد عتاسی است که دوشمشیرس قلاده کرده و بدین لقب ملقب داشت
(مرصع ابن اثیر)

دو الشعر

لقب شخصی است ابن ابی سرح نام حراعی از امرای حمیر که
پدر ربی، قاحه نام بوده است در قاموس اللغه ارا بن هشام مورخ

نقل کرده و فی در اثر سیلی ناگهانی، قبری ظاهر شد، حناره ربی را دیدند که در گردن،
هفت گردن سد مروارید، در دست و پای و بازوهایش دست بند و حلحال و بازو سد مرصع
و درین در هر یکی هفت دانه مروارید، در هر انگشتی انگشتی از جواهر قیمتی، در

بالای سرش تحتی مملؤ اراحوال گوناگون پر قیمت و لوحی که این حمله در آن نوشته بوده است
 باسمك اللهم اله حمير، انا تاحه ، ست دی شمر، بعثت ما یرنا الی یوسف فاطماً علینا وبعثت
 لادتی نمدمن ورق لیا تیبی نمدمن طحین فلم یجده بعثت نمدمن ذهب فلم یجده بعثت نمدمن
 بحری فلم یجده فامرت به فطحن فلم اتمع به فافتلقت (ای هلکت) فمن سمع نبی فیلرحمسی
 وآیه امرأة لست حلیة من حلیی فلامات الامیتتی حاصل معنی آنکه تاحه میگوید

وقتی در اثر قحطی در بلاد یمین دحیره خود ما را پیش حضرت یوسف فرستادیم درنگ کرد،
 پس یکی از حواص خودم را يك مدّ نقره دادم که يك مدّ آرد تحصیل کند دست حالی
 برگشت، بار دوم با يك مدّ زر و طلا برای تحصیل يك مدّ آرد رواندش نمودم بارچیزی
 بدست نیاورد، عاقبت يك مدّ مروارید نفیس و اعلی برای همان مقصد بدو دادم بار
 دست حالی برگشت، از روی ناچاری آن يك مدّ مروارید را حرد و آرد کردم آن میر در
 سدّ گرسگی مؤثر شده و سودی نداد تا اینکه با این همه ثروت بی نهایت و عزّت و
 ریاست از گرسگی مردم پس هر کس که این فصّه پر عصبه را بشود مرا رقت آرد و رحمت
 بخواند و هر ربی که از این اسباب رست من استفاده نماید، خداوند او را بمرگی مثل
 مرگ من متلا سارد (قاموس اللغة)

دو الشمالین

رجوع به دو الیدین نماید

حریمه بن ثابت بن عماره بن فاکه بن ثعلبة - اصاری، مکنی

دو الشهادین

ناو عماره، از اصحاب حضرت رسالت ص میباشد، در حضور

آن حضرت در بدر و در حضور حضرت امیر المؤمنین ع میر در صفین حاضر بود، سال

۳۷ هجری (لر) در صفین بعد از عمار، شهید شهادت نوشید و حضرت رسالت ص شهادت

او را بمرله شهادت دو نفر قرار داده و فرمود **شَهِدَاكَ بِشَهَادَةِ رَحْلَيْي** بمدلول احبار

وارد در تصدیق ولایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین ع از سابقین بود و ارحمله شهود

حدیث عدید و از کسانی میباشد که بدون تعبیر و تمذیل در مباح حضرت رسالت ص

در گذشته و قرن سلمان و اشاه وی بوده است

حزیمه - بستم اول و فتح ثانی است (کتب و حالیه و ۱۳۸ هـ)

دو ظلم
لقب حوش بن طحیه صحابی میباشد ، در صفین از اصحاب معاویه بوده و کشته شد

دو العبره
حسین بن زینب - سوان دو الدمعة نگارش یافت

دو العمامه
سعید بن عاص - که احدی از قریش در مجلس او محض پاس احلال و اعظام او عمامه درسر نمیکرد شاعر گوید
فتاة ابوها دو العمامه منهم و مروان ما اکماؤها کثیر
(مرصع ابن الاثر)

دو العین
قتاده بن نعمان - رجوع بدو العین نماید

دو العین
قتاده بن نعمان بن زید بن عامر - صحابی انصاری طبری ، برادر مادری ابوسعید خدری ، در بدر و احد و تمامی عروات اسلامی حاضر و در بدر حامل لوا و یدق سی طفر بود ، در همان عروه بدر یا احد یا حدق با چشمش صدمه خورد ، پس حضرت رسالت ص بحالت اولیش برگردانید بطوریکه ریباتر از چشم دیگرش شد توضیح را بد این احوال ، سوشه بعضی از ارباب براحم آنکه ، حدقه چشم قتاده از صدمه تیر بیژن افتاد ، بعرص حضرت رسالت ص رسانید در جوابی دارم که سست بهمدیگر میل مهرطی داریم ، میترسم رشتی صطره من سبقت محبت و میل قلبی وی باشد ، آن حضرت چشم وی را بحای خود گذاشته و فرمود **اللَّهُمَّ اكْسِبِ الْاَحْمَالَ** چشمش بیکوبر از اولی گردیده و دیگر هرگز متلا بدرد چشم نگشت ، این است که یکی از سران قتاده بعمربن عبدالعزیز وارد شد ، عمر پرسید که این مرد کیست در جواب گفتم

انا ابن الدی سالت علی الحدیبه هردت تکف المصطفی احسن الرد

فعدت کما کانت لاول مرة فیا حس ما عین و نا حس مارد

عمر بیز این شعر را فرو خواند

ملك المکارم لافعیان من لیس شیباً نماء فعادا بعد انوالا

قناة سال ۲۳ هـ قمری (کج) در شصت و پنج سالگی درگذشت و لقب او را در مرصع ابن الاثیر، **دوالعیب** نوشته است (با صیغه مفرد)

(مرصع وص ۱۱۳۸ هـ و ۲۹۹ ح ۲ بی و غیره)

لقب **حصین بن یزید بن شداد** - حارثی است که در صد سالگی **دوالعصه**

وفات یافت، از آرزو که در گلوش چیری شبیه بچیده‌دان مرغان بوده بدین لقب اشتها داشت که **عُصَه** (با صم و شدید) حیری را گویند که در گلو مانده و مانع از تنفس گردد حواء از فیل طعام و حوراک باشد، **یا عیط و عص** (تنقیح المقال)

دوالقصائل احمد بن محمد بن قاسم - در باب کسی بعنوان **ابورشا** خواهد آمد

دوالفقار سید حسین قوام‌الدین بن علی - صدرالدین شیروانی، اردانشمندان

گرامیایه و شعرای نامی پرمایه عهد دولت حواری مشاهیان میباشد، در فوون شعر ماهر و حمیع اشعار او بصایع طریقه و بدایع طریقه مشتمل است، در اختراع بیت متلون و بحر مختلف دستی توانا داشت، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثر شعرا بدو افتخار حسته‌اند در مدح اتانك اعظم یوسف شاه لر که از طرف اناقاجان بن هلاکوجان حکومت حورستان داشته قصائدی عراگمه است و از معاصرین حاقانی شیروانی، فلکی شیروانی و بطائر ایشان میباشد وی سال ۶۲۹ هـ قمری (حکط) در سرب وفات یافت و در قبرستان سرحاب مدفون گردید و ارقصائد او است

ای در رأی روشنت، نك حرو بند سر صواب
وی رمهر خاطرت، يك درّه بورار آفتاب
گر چهار را از دم لطف بو آید بوبهار
ورفلك را از کف راد تو باشد فتح باب
آفتاب آرد بحای عیجه گلس، حمن
مشتري نارد بحای قطره ناران، سبحان

بیر مشهور است که قصیده‌ای رانیه در مدح صدر سعید محمد ماستری وزیر شیروانشاه گفته و بحایره هفت بار از بتم نایل گردید و گویند سلمان ساوحی بیر قصیده‌ای عرا، در مدح خود شیروانشاه گفته و لکن بصله و انعامی موافق مرام موفق شد لذا از راه شکایت عرصه داشت که **دوالفقار** بحیث يك مدیحه وزیر، بدان مقدار صله و حایره موفق

شد کاشکی من بیر بخت مدیحه خود شاه بیک دهم آن حایره نایل میبودم حال آنکه تفاوت قصیده من و قصیده دوالفقار ، کالشمس فی رابعة السهار واضح و آشکار است شاه بعد از تصدیق مریت مقام خود بروریر و رحمان قصیده او بقصیده دوالفقار پاسخ داد که سید دوالفقار، محض بخت انتساب او بحصرت امیرالمؤمنین ع طرف مقایسه باسلماں بوده و شایسته همه گونه انعامات فائقه میباشد (ص ۲۱۹ ج ۱ مع ۵۹۰ سمنه الشعراء)

دوالفقار { بن محمد حسنی
دوالفقار { بن معد حسینی

هر دو بعنوان ابوالانصام نگارش خواهد یافت

دوقصون { حنونی
یا
هراتی

میرزا محسن - از شعرای قرن دوازدهم هندوستان میباشد ، ما

دوالقدر

امیر شیرعلی خان لودی مؤلف کتاب مرآت الحیال معاصر بود ، ما

هر از آن حنونی آراسته و بدوالقدر بخلص می نمود که نوشته مرآت الحیال (وَالْعَهْدَةُ عَلَيْهِ)

در اصطلاح ترك ، بیر انداز بی خطا را گویند شعر کم میگفت و معتقد بود که شعر باید

آمدنی باشد نه آوردنی ، بیر آنچه را که می گفته در حضور مردم می خوانده است و این

عمل را بعد از مدت ها آشنائی نوشته و نامیر شیرعلی خان داده است

کتاب چشم بلبل میسود موح گیاه آنجا

نگراری که آن مه میساید حلوه گاه آنجا

حو بر تعلیم آهو میکند برگس نگاه آنجا

خیال گلشنی دارم که حیرت میرد هوشم

که انگشت هلال اردور سماید که ماه آنجا

کماهی بسته از حورشید حس از نار اروثی

که کشکول گدائی دارد اندر دست شاه آنجا

ریاس هر دو کون شدند و القدر را نعمتی حاصل

(ص ۴ ۲ مرآت الحیال)

رمان وفاش بدست بیامد

بن حمدای - در ضمن ترجمه حال حدّه او ناصرالدوله حس خواهد

دوالقریب

آمد و بیر لقب مشهوری اسکندر رومی و مندر بن ماء السماء

بوده و بمدلول بعضی از آثار دسیه از اوصاف حصرت امیرالمؤمنین (ع) بیر میباشد و

تحقیق مراب موكول مكسب مربوطه است ،

دو القروح

حدیح- یا سلیمان بن حجر امرؤ القیس مذکور شد

ابومعمر حمیل بن معمر بن عبداللہ ، یاحسب قرشی صحابی فہری،

دو القلبین

مردی بود عاقل کثیر الحفظ کہ ہمہی مسموعات خود را در حفظ

داشت تا آنکہ فریش گفتند کہ ابومعمر دو قلب دارد والّا این حفظ فوق العادہ با یک قلب

صورت امکان ندارد، خودش بیز می گفتہ است من دو قلب دارم کہ ما ہر یک آرا بہا فروتر

ار عقل محمد ص را در مییابم تا آنکہ عروہ بدر پیش آمد، مشرکین کہ ابومعمر بیریکی

ار ایشان بود مہرم شدند ، ابوسفیان او را دید کہ یک لنگہ بعلین در پائین بود و لنگہ

دیگر را در دست داشت پس چگونگی را از وی پرسید گمت شکست خوردند، از وضع

بعلین سؤال کرد کہ چرا یک لنگہ اش در پای و دیگری در دست است گمت من اصلاً متوحہ

سودہ و ہردو لنگہ را در پای میدانم اینک دروغ وی در دو قلبی بودن بر ایشان مکشوف

گردید ، گویند کہ آیہ سربہ *مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ* در بارہ وی نازل

شدہ است و سوشتہ بعضی در عام الفتح اسلام آوردہ و در عروہ حسین بیز حاضر بودہ است

(کتاب رحالیہ و مرصع ابن الاثر)

سوشتہ مرصع ، علی بن سعید - مشی مأمون عباسی میباشد کہ

دو القلمین

بحبت نوشتن ہر دو خط عربی و عجمی بہمین لقب اشتہار داشت

و در سبیح المقال گویند کہ لقب حسن بن سہل سرحسی برادر فصل بن سہل دو ال ریاستین

است پس ، ار کتاب عیون نقل کردہ کہ لقب دانی رادہ فصل بودہ و لکن اولی یعنی لقب

حسن بودن مشہورتر است

اردستانی، مشہور بعلی شاہ ، ار شعرای ایران کہ در اصل اردستانی

دوقی

بود ، در اصفہان اقامت گریدہ و گیوہ دوری میمود ، تحصیلی

نکرده و لکن دوق سرشاری داشتہ است ، سال ۱۰۴۵ ہ قمری (عمہ) در اصفہان در گذشت

دیوان شعر مرتبی دارد و دوقی تحلیص میکرده و ار او است

بہ شکوفہای بہ برگی بہ ثمر بنسایہ دارم ہمہ حیرنم کہ دہقان بچہ کارگشت ما را

ایضاً

آئینه مهر، روش از یسار علی است
 گر سلطنت دو کس و خواهی دوفی
 نام و سب و دیگر مشخصاتش بدست بیامد
 اوراد ملک بر آسمان، ناد علی است
 در سدگی علی و اولاد علی است
 (ص ۲۲۲۹ ح ۳ ص ۱۲۵ و ص)

دوقی

ترکمانی، محمد امین - در اصل از طائفه ترکمان بوده و در کاشان
 بوطن کرد، از تلامذه ملا میرزا حان شیروانی و از مشاهیر شعرای
 ایرانی عهد شاه نهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) میباشد، در شعر قریحه خوبی داشت،
 چندی در عراق و فارس و خراسان سیاحت کرده عاقبت سال ۹۶۹ هـ قمری (طسطنط) در
 لاهیجان درگذشت و این شعر از او است

گناه مرا عدایی ناید اردورج فروں، برسم
 من وقت حدائی مهر با ترساحت دورانش
 که سوزندم بداع هجر فردای قیامت هم
 که خواهد بیشتر سورد دلم در داع هجرانش
 یارب اس درد حده دردی است که در ما ش بیست
 هم شیدم بحیال تو و آسوده دلم
 وین چه اندوه و ملال است که پایانش بیست
 کاین وصالی است که در پی عم هجر اس بیست
 اندکی پیش تو گفتم عم دل، ترسیدم
 که دل آررده شوی وره سخن بسیار است
 (ص ۲۲۲۹ ح ۳ ص و ۳۳۰ ص)

دوقی

کاشانی - همان دوقی ترکمانی مذکور فوق است

دو الکمالین

میر محمد باقر - پدر میر علی هروی آتی الترحمة، از مشاهیر خطاطان
 قرن نهم هجرت میباشد که در حسن خط و فواین خطوط ماهر
 بود، زمانی به هندوستان رفته و مشمول مراسم حیات حکمران لاهور گردید، حسب الامر
 مرفعی در عایت بیکوئی تمام کرد که چیهال از دیدن آن بی انداره مسرور شد و چهار
 هزار روپیة طلا بدو بخشید لکن میر محمد باقر نظر شهادت نصی که داشته از قبول آن
 امتناع ورزید و عاقبت در هشتاد و هفت سالگی در هندوستان درگذشت نوشته بعضی،
 در علوم عقلی و عملی متبحر بوده و کبابی در رد شرح اشارات حواحه تألیف داده است و سال
 وفاتش بدست بیامد (اطلاعات مفرقه)

لقب شریح بن عامر صحابی میباشد و شرح حالش موکول مکتب
مربوطه است

دو اللحنه

حسین بن ابراهیم - نظری ، از ادبای قرن پنجم هجرت میباشد
که به مدیح الرمان ملقب و با ابو عبدالله مکتبی بود، نبرد و رمان

دو اللسائین

عربی و پارسی شعر می گفته و بدو مسلوب است

اسوء الامة حالار حل
عالم نھسی علیه جاهل
اسماً

ان الاعراب يحكمون على الثوري
مالالانام سواھسم ماشائوا
و على الاكابر يحكم العلماء

کتاب دستور اللغة از تألیفات اوست که مختصر و مفید و حاوی شرح لغات مهمه میباشد ،
در دیباچه آن قواعد صرف و نحو و اوراں رمان عرب را شرح داده و صیغ مشتقات ابواب
را نیز در جدولی صسط کرده است و يك سحة خطی آن شماره ۴۴۵۶ در کتابخانه مدرسه
سپهسالار حدید تهران موجود میباشد وی سال ۴۹۷ یا ۴۹۹ هـ قمری (تصر یا تصط)
درگذشت نظر با دو فتحه شهری است کوچک در بیست فرسخی اصفهان
(صد و فهرست مدرسه سپهسالار و اطلاعات منفرقه)

دو اللسائین میر علی شیر - بعنوان نوائی حواهد آمد

موتہ بن کثیف - یا کیف صابی کلانی ، از اصحاب حضرت رسالت ص
میباشد ، صد سال در اسلام و بیست سال نیز پیش از آن عمر

دو اللسائین

کرده و بجهت کثرت فصاحت و بلاغت بهمین لقب دو اللسائین شهرت داشته است
(تنقیح المقال)

دو المحدثین علی بن حسین بن موسی - بعنوان علم الهدی حواهد آمد

عمر بن حسن بن علی بن محمد - حاوط بلسی اندلسی ، مکتبی
با ابوالحطاب ، از اعیان فصای علمای اهل سنت میباشد که در

دو المسین

علم حدیث موی متنس و در نحو و لغت و اشعار و وقایع عرب حمیر بود ، بجهت طلب
حدیث و فرا گرفتن آن از مشایخ و اکابر ، در اکثر بلاد اندلس ، مراکش ، شامات ، دیار

مصر، عراقین عرب و عجم، اسپهان، خراسان، مازندران و دیگر بلاد اسلامی سیاحت‌ها کرد تا روز سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ششصد و سی و سیم هجرت در قاهره وفات یافت کتاب *التنویر فی مولد السراح المیر از تألیفات او است*، از آن رو که سس از طرف پدر، بدحیه کلنی صحابی موصول و از طرف مادر که امه‌الرحمن دختر ابو عبدالله بن ابی‌النسام موسی بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن امام علی‌القی ع بوده بحضرت حسین بن علی منتهی می‌گردد بحظ خودش می‌نوشته است *دوالسین دحیه و الحسین ع چنانچه بحجت اتساب بحق مادری مذکورش خود را سبط ابی‌النسام بیر می‌نوشته است* (ص ۴۱۵ ح ۱ کا)

دوالبورین
عثمان بن عفان - بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف
اموی که بحجت از دواح رقیه و ام کلثوم، دو کریمه حضرت نبوی ص بدین لقب ملقب می‌باشد یعنی بعد از وفات حضرت رقیه، ام کلثوم بحالته وی درآمده و ترجمه حالش موکول بکتب مربوطه است

دوالنون
در اصطلاح رحالی، لقب طویل بن عمرو بن طریف اوس صحابی و جمعی دیگر می‌باشد و شرح حال ایشان را موکول بدان علم شریف داشته و در اینجا بعضی از طبقات دیگر را که بهمین عنوان شهرت دارد می‌نگارد
شاعر، از شعرای اطباء ایرانی است، در برد سام میرا که در سال ۹۸۳ ق نام پدرش شاه اسمعیل ثانی (متوفی سال ۹۸۵ ق) مقتول شده مقرب بوده و از اشعار او است

سست روی خود بماه مکن سستی بیست اشتباه مکن
(الملاعات منبرقه و ص ۲۲۲۸ ح ۳ س)

دوالنون
مصری، ثونان (یا فیص) بن ابراهیم - مصری المولد والمدفن، معرووف بدوالنون، مکنسی ناوالفیص، یا ناوالفصل، یا ابو عبدالله از اکابر عرفا و متصوفه و رحال طریقت می‌باشد که در میان این طبقه برهد و صلاح و فصل و ادب و فقاہت و علم و حکمت و فصاحت معرووف بلکه نوشته بعضی جامع اصول طریقت

و شریعت و اربلامده مالک بن اس (سلسله مذهب مالکی از مدهب چهارگانه اهل سنت) بوده و کتاب موطأ استاد خود را از وی روایت نموده است. نخستین کسی میباشد که در دیار مصر ترویج اصول صوفیه پرداخت و در ترتیب احوال و مقامات اهل عرفان و ولایت، سخن را بد، کرامات بسیاری بدو مسوب دارند، چون کارش بالا گرفت و مشهور خاص و عام گردید مکرر و رندقه‌اش متهم داشته و سعایت پیش متوکل عباسی بردند، حلیفه از روی عصب امر با حصارش داد، پس از مشاهده صلاح حال و کلمات نصایح مموال او متأثر و گریان شد، از کرده خود پشیمان گردید و با کمال احترام و عترت بوطن خودش عودت داد.

از کلمات او است: از علامات محبت آن است که در تمامی احلاق و افعال و احوالش متابعت از حبیب الله، حضرت محمد ص سماید. بفرگوید: توبه عوام از معصیت است و توبه خواص از عفت. کلمات حکیمانه او بسیار بوده و در سب این لقب دوالنون گویند: روزی با جمعی از بزرگانان در کشتی بود، گوهری پر بها از بزرگانان مفقود شد، عاقبت او را متهم داشته و بسیار استحضاف و آزارش دادند، پس روی دل بدرگاه الهی بر یافته گفت: الهی تو بر حالت من گواهی، ماهیان بسیاری که هر یکی گوهری قیمتی در دهان داشته سر از آب بر آوردند، دوالنون یکی از آنها را از دهان ماهی گرفته و صاحب آن گوهر گم شده رد نمود، اهالی کشتی را از آن حالت حیرت دست داد، از کرده‌های خود اظهار ندامت کرده و لب سمعدرت گشودند، بهمین جهت ملقب بدوالنون گردید (یعنی صاحب ماهی که نون در لبت عرب، ماهی را گویند کار ناگان را قیاس از خود مگیر). دوالنون کتابهایی در کیمیا تألیف داده و در ماه دی القعدة سال ۲۴۰ یا ۲۴۴ یا ۲۴۵ یا ۲۴۶ یا ۲۴۸ هجری قمری (رم یا رمد یا رمه یا رمو یا رمح) در مصر وفات یافت و در قراغه صغری مدفون گردید. علام سرور هندی در ماده تاریخ آن مطابق سه قول اولی گویند:

شیخ دوالنون شاه عالیجاه برد چون ریس جهان محبت راه
(سالک صالح) = ۲۴۰ و (عمیف) = ۲۴ بحوان سال ترحیل آن خدا آگاه

هم حرد بهر سال ترحیلش
 سمرکرد از جهان دوالون مصری
 چو داش مرد میدان یقین بود
 چو دوالون اربن دار ناپایدار
 تاریح آن مهر چرخ یقین
 دگر (فله حق) = ۲۴۵ رقم کرده ام
 گفت (هادی حق ولی الله) = ۲۴۰
 گشادند از سرایش حستی باب
 وصالش را، رلفظ (مرد) = ۲۴۴ دریاب
 سمرکرد و کرده نحت گذر
 شده (مهر) = ۲۴۵ پرتو فک چون قمر
 پی سال ترحیل آن سامور
 (ص ۱۴۲ و ۱۰۸ ح ۱ و ۶ مه و ۱۳۹ هـ و ۵۹ ح ۱ ل و ۲۷۲ ح ۳ مع
 و ۲۲۲۸ ح ۳ و ۳۹۳ ح ۸ تاریخ بغداد و ۱۴۳ ح ۲ حه)

دوالودعات برند بن ثروان - بعنوان هسقه خواهد آمد

دوالورارین احمد بن عبدالله - بعنوان اسرینون خواهد آمد

دوالورارتین محمد بن عمار - اندلسی شلی مہری، مکسی نابوکر، مشهور
 بدوالورارین، ارقیلہ مہرہ بن حیدان و شہر شلب نامی بردیک

اندلس مسوب وار مہر بن شعرای اندلس رمان خود شمار میرفت، نا احمد دوالورارتین
 فوق معاصر و ہم عیان و ہردو فصیح و منطلق اللسان و در فہون بیان گوی سفت ارہمگان
 رنودہ و نحتین شاعر آن رمان بودہ اند لکن محمد سیار بدر بان بود، امرای اندلس
 از شر رمان و کثرت ندگوئی او اندیشاک بودند خصوصاً پس از آنکہ برد معتمد علی الله
 اس عباد (معتمد بالله) صاحب بلاد عربی اندلس تقرّب یافت و مشمول عنایات شاہانہ وی
 و حلّیس و ندیم و وزیر او گردیدہ یدکھا پیشابیش او میکشیدند، طبل و شیپور میردند،
 لشکریان نحت امر وی آمدند و وطائف لایقہ سلطنتی در بارہ او معمول گردید، نا حائیکہ
 عاقبت بحود معتمد بیر یاعی شد، از در نافرمانی در آمد، شہر تدعیر را تملک نمود و
 بسر رفت معتمد بیر چارہ را در قتل وی دید بہر وسیلہ کہ بودہ اورا احصار کرد، شب
 در قصر خود ما دست خود سال ۴۷۲ قمری (تعر) در اشیلہ اورا در پہچاہ و پنج سالگی
 کشتہ و امر بدفش نمود و از اشعار محمد بن عمار است

والنجم قد صرف العنان من الثرى

ادرا الرحاحة فالسليم قد اسرى

لما استرد الليل ما العسرا

والصبح قد اهدى لنا كافوره

بیر از جمله اشعار او است که در هجو معتمد بن عباد مذکور و پدرش گفته و سب عمدۀ قتل وی گردید

سماع معتصد فيها و معتمد

مما يقح عدى دكر اندلس

كالمهر بحكى انتقا حاصولة الاسد

اسماء مملكة فى غير موضعها

این حلقه در عنوان ترجمۀ حال محمد بن عمار لقب دو الوردار تین را نوشته لکن سبى برای این لقب مذکور نداشته است

نگارنده گوید شاید سبب آن باشد که او بپیر مثل معاصر مذکورش این ریودن، پیش از معتمد و راری پدرش عباد معتصد را بپیر متصدی بوده است (ص ۱۱۰ ج ۲ ک)

همان دو الئیدیہ است و رجوع بدانجا نمایند

دو الئیدیہ

نوشته بروجرى ، عميد بن عبد عمرو - صحابی است که با هر دو

دو الئیدی بن

دست کار می کرده و او را دو الئمالین بپیر گویند و راوی حمر

سہوالتی ص است همچنین صدوق در کتاب من لا یحصرہ الفقیہ حدیث سہوالتی را بدو الئمالین نسبت داده و با اتحاد و یکی بودن دو الئمالین و دو الئیدی بن رفته و شیخ طوسی بپیر بدو افتقا حسته و صاحب این هر دو لقب را يك شخص دانسته است لکن ظاهر کلام این الایر بلکه صریح آن تعدد ایشان میباشد چنانچه گویند نام دو الئیدی بن حرقا بن عبد عمرو حراعی از قبیلۀ بنی سلیم بوده و او است که سہو کردن حضرت رسالت ص در شمار را روایت می نماید و دو الئمالین عمیر بن عبد عمرو صحابی ، عم سائب بن مطعون میباشد که در بدر شهید شده است از رواشع سماویئہ میرداماد بپیر نقل است که دو الئیدی بن نامش حرقا و راوی حدیث سہوالتی بوده و سبب دراری دستها و یا عمل کردن بپردو دست بدین لقب شهرت داشته است ، یا موافق بعضی از شراح صحیح مسلم، سبب دو هجرت کردن و یا تسبیح و سجاده در دست داشتن بدین لقب ملقب بوده است اما دو الئمالین ، از اصحاب و نامس عمیر بن عبد عمرو بود و اکثر ارباب حریت و بصیرت